



حین مصاحبه هم فهمید. بین بچه‌ها تنها کسی است که در خانه هم نقاشی می‌کشد. وسایل نقاشی‌اش را روی میزی حاضر و آماده گذاشته و هر زمان که دست‌هایش نلرزند، شروع به نقاشی کشیدن می‌کند. همه‌چیز می‌کشد. هر چیزی را که چشم‌اش بگیرد، نقاشی می‌کند. فرقی نمی‌کند شریعتی، مرلین مونرو یا دسته گل شقایقی باشد. این روزها حال بهتری دارد و خودش را مدیون دکتر «احمد مهاجر» که در همان سال ۶۴ بیماری‌اش را تشخیص داده، می‌داند. هیچ‌وقت حوصله‌اش سر نمی‌رود. مطلقاً تلویزیون و ماهواره نمی‌بیند. روزی یک‌ساعت در پارک ورزش همگانی می‌کند. بیشتر اوقاتش را در پیج‌های آموزش زبان فرانسه و انگلیسی اینستاگرام می‌چرخد. اوضاع مالی‌اش اما چنان تعریفی ندارد. در طول عمرش سه‌سال بیشتر نتوانسته کار کند. نه که اهل کار کردن نباشد، بیماری نگذاشته که کار کند. خرج‌اش را برادر بزرگترش می‌دهد و چندباری که بابت بیماری‌هایش درخواست حقوق پدرش را کرده، سنگ قلاش کرده‌اند. با سختی، تنگنا و بیماری روزگار می‌گذراند. نقاشی اما حکم نجات‌دهنده برایش دارد؛ وقتی سال گذشته در نمایشگاهی که بیمارستان «روزبه» برپا کرده و او نتوانسته نقاشی بفروشد، صدایی توی سرش گفته که کارش را درست انجام داده است.

▼ کاسه‌ای زیر نیم کاسه

شقایق ۲۷ ساله و مجرد است. با مادرش زندگی می‌کند. کارشناسی گرافیک دارد. از ۲۴ سالگی برایش تشخیص اسکیزوفرنی داده‌اند. بیشتر از زوی عکس، نقاشی می‌کشد. عکس‌ها را از «پینترست» انتخاب می‌کند و با خودش سر کلاس می‌آورد و شروع به کشیدن می‌کند. توی خانه اما نقاشی نمی‌کشد. پهن کردن هر باره بساط نقاشی و جمع کردن، در توانش نیست. مربی‌های «روزبه» می‌گویند، دستش از باقی بچه‌ها قوی‌تر است. شاید یک دلیل‌اش رشته تحصیلی‌اش باشد. خودش اما سرب‌بزرتر و فروتن‌تر از آن است که تعریف‌ها را به ریش بگیرد. همه نقاشی‌هایش را به یک اندازه دوست دارد. می‌گوید باتوجه به بیماری از پس کار گرافیک برنمی‌آید اما در نقاشی امکان پیشرفت را احساس می‌کند. این روزها بیماری‌اش به ثبات رسیده اما گاهی احساس بدبینی به اطرافیان اذیت‌اش می‌کند. همه‌اش صدایی توی سرش می‌گوید که کاسه‌ای زیر نیم کاسه است. در خانه بیشتر اوقاتش را به‌صورت دورکار تایپ می‌کند. زیاد می‌خوابد. دوست صمیمی‌اش مهاجرت کرده. عشق‌اش هم همین‌طور. حرف‌های دلش را نه توی نقاشی‌هایش می‌آورد، نه رفیقی دارد که با او درد دل کند. گاهی که لشکر غم و مشکلات سراغش می‌آید، دردهایش را با دکتر معالج‌اش در میان می‌گذارد.

▼ کاغذ سفید

آقای «ح» دوباره شروع می‌کند، انگار کن تریبونوی گوشه اتاق وجود دارد که «ح» هرازگاهی پشت‌اش می‌ایستد و با اعتمادبه‌نفس مثال‌زدنی، تعلق‌ آتشین‌اش را ادامه می‌دهد. «بیرون پُر از آدم‌هایی است که مرا می‌شناسند بی‌آنکه دیده باشمشان. به حرکاتم نگاه می‌کنند. یکی‌شان، مردی با کلاه شطرنجی، همیشه آنجاست، روی نیمکت ایستگاه اتوبوس. چشم‌هایش را هیچ‌وقت نمی‌بندد، من برای دفاع از خودم نقاشی می‌کنم. رنگ‌ها سپر من هستند. وقتی نقاشی می‌کشم، صداها آرام‌تر می‌شوند. زن آبی نزدیک‌تر می‌آید و گاهی چیزهایی در گوشم زمزمه می‌کند. امروز گفت: دست راستت را با سبز بکش. سبز، محافظ است. پس شروع کردم. کاغذ سفید، مثل سکوت. بعد سبز، بعد آبی، بعد سیاه... اما ناگهان، کاغذ شروع به لرزیدن کرد. دست‌انم دیگر مال من نبودند. مثل وقتی که خواب می‌بینی و سقوط می‌کنی و بیدار نمی‌شوی. وقتی کار تمام شد، تصویر یک در بود. پشتش نوری بود که مستقیم به چشمم می‌تابید. به زن آبی گفتم: این درِ کجاست؟ گفت: در خروج»

آقای «ح» می‌گوید، گاهی رنگ‌ها آن قدر بلند حرف می‌زنند



که نمی‌توانم بخواهم. مثل شب‌هایی که قرمز از بوم می‌پاشد بیرون و روی دیوار و سقف راه می‌افتد. بعد زرد می‌خندد، بلند و بی‌دلیل. آن قدر که دلم می‌خواهد بهش بگویم: «پس کن، مردم خوابن!» اما چه کسی حوصله گوش‌دادن دارد؟ وقتی حالم خوب است، نقاشی می‌کنم. یعنی، وقتی خیلی خوبم؛ آن قدر که دنیا از شیشه‌ی چشمم می‌درخشد. طرح می‌زنم بدون توقف. سریع، پرتنگ، با دست‌های لرزان. بوم را پُر می‌کنم از ایده‌هایی که حتی نمی‌دانم از کجا آمده‌اند. آن روزها من هم خدا هستم، هم مخلوق. تندیس‌ی از نور، از بی‌زمانی. بعد یک‌دفعه همه‌چیز خاموش می‌شود. صدای رنگ‌ها قطع می‌شود. مثل خاموشی کامل برق در یک شهر شلوغ. نقاشی‌هایم را نگاه می‌کنم و فکر می‌کنم: «این همه هیاهو برای هیچ؟» نقاشی می‌شود کاری عبث، رنگ‌ها می‌شوند بی‌مزه، و من؟ من می‌شوم فقط یک‌نفر که نمی‌داند چرا هنوز زنده است. در افسردگی، حتی قلم‌مو را هم نمی‌توانم بردارم. بوم سفید می‌ماند و به تمسخر نگاهم می‌کند. مثل اینکه‌ی که نمی‌خواهی خودت را توتوش ببینی. همه‌چیز خاکستری است. حتی خاطرات رنگی هم می‌ریزند زمین و می‌سوزند. با این حال، فقط نقاشی است که مرا نگه می‌دارد. شاید نه هر روز، ولی هر بار که برمی‌گردم، به آن پناه می‌برم. نقاشی برایم ثبت تغییراتم است؛ مثل نوار مغز، یا مثل دفترچه خاطراتی بی‌کلمات. وقتی تابلوهایم را می‌بینم، می‌فهمم که زنده‌ام.

▼ کلافگی آرام می‌دهد

بنفشه، دمی دست شقایق را او نمی‌کند. دلیل‌اش هم این است که شقایق را دوست دارد. ۳۱ ساله است اما ۱۷- ۱۶ ساله به‌نظر می‌رسد. او هم خواهر دوقلو دارد و در یک خانه قدیمی دوطبقه، در خانواده شش‌نفره‌شان روز و شب می‌گذرانند، می‌گویند از وقتی پدرش به رحمت خدا رفت، حال و روزش اینطور شد. دکترا گفته‌اند که اختلال دوقطبی دارد. صورت‌اش مهربان اما اخم‌آلود است و ترسی پنهان به‌دلیل چشمانش دو دو می‌زند. کم‌خونی شدید دارد و نزدیک به سه‌سال پیش از بیمارستان مرخص شده است. با این حال هر پنج‌شنبه به کلاس نقاشی می‌آید. در کلاس دنبال نوآوری در نقاشی‌هایش است. سعی می‌کند هر بار عنصر جدیدی به نقاشی‌هایش اضافه کند. به یکی اکلیل اضافه می‌کند، روی دیگری خط می‌نویسد... از کسی تقلید نمی‌کند و قبل از شروع هر کار فقط فکر می‌کند و توی ذهن‌اش همه جوانب را در نظر می‌گیرد. یکی از نقاشی‌هایش که خیلی عجیب است، یک کلبه جنگلی است. وقتی درباره تصویر از او سوال می‌کنند، می‌گویند یک جایی که نمی‌دانم کجاست، این تصویر را دیده‌ام. کلبه‌ای که از روی نقاشی معلوم نیست چه کسی ممکن است دروشش باشد. اما بنفشه تاکید دارد که در این کلبه فقط مرغ و خروس زندگی می‌کنند. صبح‌ها که برای نماز بیدار می‌شود دیگر نمی‌خواید. اگر روزی خواب بماند، مادرش ساعت هفت‌صبح برای خوردن قرص بیدارش می‌کند. بیشتر اوقات اما کلافه است و این کلافگی اذیت‌اش می‌کند. در خانه جای نقاشی کشیدن ندارد اما وقتی نقاشی می‌کشد، حالش خوش می‌شود. بیشتر اوقاتش را تلویزیون می‌بیند و علاقه‌اش فیلم‌های پلیسی و جنایی است. دوست صمیمی ندارد و بیشتر، با مادرش وقت می‌گذراند. به مسجد و تره‌بار می‌رود. مدتی هم دستبند می‌پافته و می‌فروخته و پولش را به‌نیازمندان می‌داده. یک چیز دیگر هم می‌گوید که مخ آدم سوت می‌کشد. او حتی بخش زیادی از پول‌هایی را که سر فروش نقاشی‌ها به دست آورده، به فقرا داده است. بنفشه در تمام مدت مصاحبه، یک دست‌اش در دست شقایق است و دست دیگرش در دست یاسی. یاسی، عروسکی نمداپاف است که خودش در یکی از کلاس‌ها برای خواهر دوقلویش درست کرده.

▼ حس افتخار، مفیدبودن و تعلق

دکتر «طراوت واحدی» می‌گوید، اختلال اسکیزوفرنی و اختلال دوقطبی از پیچیده‌ترین بیماری‌های روانی است که طیف گسترده‌ای از علائم مانند توهم، هذیان، نوسانات



خلقی شدید، اختلال در تفکر، افسردگی و گاه انزوای اجتماعی را باعث می‌شوند. روش‌های درمانی این اختلالات معمولاً ترکیبی از دارو، روان‌درمانی و حمایت‌های اجتماعی است. با این حال، در سال‌های اخیر یکی از رویکردهای مکمل که توجه روان‌پزشکان را جلب کرده، استفاده از هنر درمانی به‌ویژه نقاشی در کنار درمان‌های مرسوم است. نقاشی می‌تواند ابزار قدرتمندی برای بیان احساسات، کاهش اضطراب، مدیریت استرس و حتی کاهش علائم روان‌پریشی در بیماران دچار اسکیزوفرنی یا دوقطبی باشد. بیماران اعصاب و روان اصولاً حوصله حرف‌زدن، تمرکز و گفتن از احساس درونی‌شان ندارند. نقاشی اما فرصتی فراهم می‌کند تا آن‌ها بدون نیاز به واژه، احساسات و افکار درونی‌شان را از طریق رنگ، شکل و تصویر بیان کنند. این بیان غیرکلامی، هم موجب تخلیه هیجانی و آرامش ذهنی می‌شود و هم به درمانگر کمک می‌کند تا شناخت عمیق‌تری از وضعیت روانی بیمار پیدا کند. در بیماران دوقطبی، نقاشی می‌تواند نقش مهمی در تنظیم خلق ایفا کند. هنگام فاز افسردگی، فعالیت هنری به‌عنوان محرکی برای انگیزه و ارتباط با دنیای بیرون عمل می‌کند و در فاز شیدایی، به تمرکز و کانالیزه کردن انرژی روانی فرد کمک می‌کند. نقاشی با فراهم کردن فضایی خلاق و غیرقضاوت‌گر، به فرد کمک می‌کند از اشتفتگی ذهنی فاصله گرفته و نوعی تعادل روانی را تجربه کند. نقاشی همچنین می‌تواند به افزایش تمرکز و کاهش افکار مزاحم در هر دو گروه بیمار کمک کند. زمانی که بیمار درگیر انتخاب رنگ، خلق فرم و سازماندهی تصویر می‌شود، توجه او از افکار هذیانی یا افسردگی‌های عمیق منحرف شده و فرصتی برای استراحت ذهنی فراهم می‌آید. این فعالیت نه‌تنها آرامش‌بخش است، بلکه نوعی ساختار و نظم به زندگی روزمره‌ی فرد می‌دهد. یکی دیگر از مزایای مهم نقاشی، تقویت عزت‌نفس و احساس توانمندی در بیماران است. بسیاری از افراد مبتلا به اختلالات روانی، به‌دلیل تجربه‌های شکست، طرد یا انگ اجتماعی، دچار حس بی‌ارزشی هستند. خلق یک اثر هنری و به نمایش گذاشتن آن می‌تواند حس افتخار، مفیدبودن و تعلق را در آن‌ها احیا کند. باید تاکید کرد که نقاشی جایگزین درمان دارویی یا روان‌درمانی تخصصی نمی‌شود اما به‌عنوان یک روش مکمل، می‌تواند تأثیر قابل‌توجهی در روند بهبودی و بازگشت به زندگی طبیعی داشته باشد. هنر درمانی، بیماران را به‌یاد می‌آورد که آن‌ها صرفاً بیمار نیستند؛ بلکه انسان‌هایی با توان خلاقیت، احساس و معنا هستند. از همین رو، بسیاری از مراکز روان‌درمانی و بازتوانی روانی، در حال حاضر نقاشی را به‌عنوان بخشی از برنامه درمانی بیماران اسکیزوفرنیک و دوقطبی به کار می‌گیرند. روشی ساده اما عمیق که پلی می‌سازد بین دنیای درونی آشفته و واقعیت بیرونی و کمک می‌کند تا بیماران قدمی به‌سوی آرامش، ارتباط و هویت انسانی خود بردارند.

▼ آرتیست‌های بی‌ادما

گفت‌وگو تمام می‌شود. همگی از پشت میز بلند می‌شوند. توی چشم‌های‌شان می‌شود خواند که معاشرت باکیفیتی کرده‌اند. شنونده‌ای که نه برای درمان، نه حتی ملاقات که برای گفت‌وگو با چهار هنرمند نقاش تمام‌عبار که سال‌ها با بیماری‌های روانی دست‌وپنجه نرم کرده‌اند، به بیمارستان روزبه آمده است. دوباره سوار همان آسانسور می‌شود. این بار اما با در، دیوار، صندلی، پنجره‌ها و حتی آسانسور بیمارستان احساس نزدیکی می‌کند. حالا دیگر در آن بیمارستان کسانی را می‌شناسد که فارغ از همه کمبودها و سختی‌ها، فارغ از هیاهو و سروصدای بیش از اندازه دنیای هنر، به‌دور از گالری‌های پُرزرق‌وبرق و افتتاحیه و اختتامیه‌های آنچنانی، دغدغه‌شان حال خوب همه مردم است. حالا او آرتیست‌های بی‌ادعایی را می‌شناسد که هر هفته دور هم جمع می‌شوند، رنگ روی کاغذ می‌آورند، مجسمه می‌سازند و وقتی نقاشی می‌کشند، صداهای توی سرشان کمی آرام می‌شوند.

مدیریت سینمایی

سینما در آتش اختلاف

درباره صف‌آرایی اصناف در شورای صنفی نمایش

گروه فرهنگ: وضعیت این روزهای سینمای ایران مصداق بی‌تکلیفی است. سینمایی که حال و روزش رضایت‌بخش نیست و این‌س را از ابهام‌ها در نوع و زمان اکران فیلم‌ها، فروش نه‌چندان بالای فیلم‌ها و هشدارها و گلایه‌های گاه‌وبیگاه سینماگران از رویه فعلی می‌شود فهمید. اتحادیه و انجمن‌های صنفی سینما هم بیانییه پشت بیانییه می‌دهند و یکدیگر را به باد انتقاد می‌گیرند. دربروز انجمن تهیه‌کننده- کارگردان‌های کشور که در شورای صنفی نمایش دارای کرسی است، بیانییه‌ای تند علیه‌کانون کارگردانان سینمای ایران منتشر کردو به‌شدت از رویکردشان در ماجراهای انتخابات شورای صنفی نمایش انتقاد کرد. این بیانییه واکنشی است به نامه‌ای که کانون کارگردانان سینمای ایران پیش‌تر خطاب به رئیس هیئت‌مدیره و مدیرعامل خانه سینما منتشر کرده بود. هفته گذشته کانون کارگردان‌ها نامه‌ای به محمدمهدی عسگرپور نوشتند و نسبت به آنچه «رفتار غیرقانونی و جانبدارانه در انتخابات شورای صنفی نمایش» خوانده بودند، به‌شدت انتقاد کردند. آنها در نامه خود این ادعا را طرح کرده بودند که برخی صنوف خاص و نورچشمی، پشت درهای بسته مشغول مشورت شخصی با مدیران وزارت فرهنگ و ارشاد هستند و صنوف دیگر و خانه سینما از این شورا کنار گذاشته می‌شوند. نویسندگان نامه از مدیرعامل خانه سینما در خواست کرده‌اند جلسات شورای صنفی نمایش را در خانه سینما برگزار کند و در ادامه آورده‌اند تا زمانی که چنین روالی عوض نشود، اجازه حضور نماینده خود در شورا را نمی‌دهند. حالا انجمن صنفی تهیه‌کننده- کارگردان‌های سینمای ایران هم واکنش نشان داده‌اند و نویسندگان نامه، کانون کارگردان‌ها را اقلیتی جاه‌طلب و خواهان تسلط کامل بر سینما توصیف کرده است. در این بیانییه آمده است که رفتارهای کانون کارگردانان با روح مردم‌پناه، دموکراتیک و مستقل تشکل‌های صنفی در تضاد است و باعث تضعیف اعتبار کانون به دست اقلیتی کم‌تجربه و متأثر از منفعت‌طلبان، شده است. انجمن، لحن بیانییه کانون را گستاخانه، توهین‌آمیز نسبت به دو صنف مهم سینما و غیرقابل دفاع در بر خورد با نمایندگان رسمی سینما ارزیابی کرده و به تاکید آورده که جنجال و برافروختگی برای تصاحب یک کرسی ریاست شورایی که از اساس وظیفه‌اش نظارت و تنظیم‌گری مناسبات صاحبان فیلم و سینمادار و پخش‌کننده است توجهی ندارد و چه‌بسا از دور خارج کردن دو نفر فعلی این-فرآیند از مدار تصمیم‌گیری، وهن، تحقیر و نادیده انگاشتن حقوق مسلم‌شان مبنای عقلانی ندارد. ریشه ماجرا که حالا بیخ پیدا کرده به اختلافات بر سر دبیری شورا و تأخیر در معرفی و فعالیت اعضای شورای صنفی جدید نمایش برمی‌گردد. اواخر فروردین‌ماه دوره فعالیت شورای صنفی نمایش پایان رسید و قرار بود در فاصله‌ای نه‌چندان طولانی شورا در دوره جدید با تغییر برخی نمایندگان صنوف تشکیل جلسه دهد اما پس از گذشت چندماه نه‌تنها اعضای آن معرفی نشدند، بلکه خود شورا هم جلساتش را تشکیل نداد. این درحالی است طبق ضوابط و آیین‌نامه‌های شورا، اعضاء باید به‌صورت هفتگی جلسه بگذارند و برنامه‌های اکران و سیاست‌های نمایش فیلم‌ها را مشخص کنند. با اینکه در اول خردادماه رئیس سازمان سینمایی خبر داده بود که نمایندگان اصناف در شورای صنفی نمایش معرفی شده‌اند و در اولین فرصت جلسه شورا برگزار می‌شود، تأخیرها چنان طولانی شد که اکثای براهنی، کارگردان فیلم «پیرپسر» هشتم خردادماه با انتشار متنی در صفحه اینستاگرام خود به‌شدت نسبت به‌لا تکلیف‌ماندن وضعیت فیلمش اعتراض کرد. دهم تیرماه و هنگامی که اعضای رسمی شورا معرفی شدند، بلکه خبری هم از مصوبات آن منتشر نشد. آنچنان که پیداست اختلافات داخلی شورای صنفی نمایش بر سر معرفی دبیر شورا و همین‌طور تصویب نظام‌نامه جدید اکران، باعث موضع‌گیری‌های صریح این دو کانون علیه یکدیگر شده است. برخی شنیده‌ها هم حکایت از آن دارد که صنف تهیه‌کنندگان شورا درخواست داده که تعداد نمایندگانش به دو نفر افزایش یابد که این موضوع با مخالفت و اعتراض انجمن سینماداران روبه‌رو شده که می‌گویند تهیه‌کنندگان و پخش‌کنندگان منافع مشترک دارند و با اضافه‌شدن نماینده دوم تهیه‌کنندگان به این شورا، قدرت و نفوذشان از صنف سینماداران بیشتر می‌شود. این موضوع عملاً آتش اختلاف‌ها را تندتر کرده است. به‌هر حال به نظر می‌رسد شورای صنفی نمایش به‌عنوان نهادی صنفی و نظارتی، فعلاً سایه‌ای از آنچه که باید، دارد و با این اوصاف نقش حیاتی‌اش در مدیریت اکران سینماهای کشور به خیالی خامی‌ماند، با وجود اختلافات داخلی و اثرگذاری نهادهای دولتی بیرونی و کارهایی مثل بیانییه دادن، اتهام‌زنی و زدن بر چسب‌های مختلف که این روزها شاهد آن هستیم، راهبردهایی مانند عدالت در اکران و نظارت بر فرآیند اکران و میانجی‌گری میان سینماداران، پخش‌کنندگان و تهیه‌کنندگان و حمایت از سینمای ملی، به توسعه صنعت سینما کمک‌کننده که نیست، هیچ، حال و وضع سینمای را از همین هم که هست، بدتر می‌کند.